

مقدمه مسأله جبر و تفویض از نخستین مسائل مطرح شده در تاریخ علم کلام می‌باشد که موجب تأسیس برخی حوزه‌های کلامی نیز گشته است. اهمیت این مسأله به دلیل ابعاد گوناگون آن است. می‌توان گفت که عقلانی بودن بسیاری از عقاید دینی در گرو داشتن تصویر درستی از این موضوع است. از جمله این عقاید می‌توان از فلسفه ارسال پیامبران، تکلیف، ثواب و عقاب، معاد و عدل الهی نام برد. در تاریخ کلام اسلامی، به دو مکتب جبر و تفویض برمی‌خوریم که برای حل مسأله ارتباط اراده انسان با اراده خدا و قضا و قدر الهی، پدید آمد. این دو مکتب حد افراط و تفریط در موضوع اراده انسان بود و در مقابل آنها، نظریات دیگری نیز مطرح شد که درصدد ارائه راه وسط بودند. از جمله این نظریات می‌توان از "نظریه کسب" و تقریرهای متعدد آن نام برد.

در احادیث شیعه، ضمن بیان لوازم فاسد دو عقیده جبر و تفویض، نظریه خاصی، که با تعبیر "وَأَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" بیان می‌شود، ارائه و تبیین شده است. از آنجا که در متون دینی و کلامی، تفویض بر معانی مختلفی اطلاق شده است و از سوی دیگر، در تعیین اهل تفویض و معنای خاص آن در مسأله جبر و تفویض، ابهام و اختلاف نظر وجود دارد، از اینرو، در این مقاله ابتدا معانی تفویض را بیان می‌کنیم، آنگاه به معنی و ملاک تفویضی که در مسأله جبر و تفویض مطرح می‌شود، می‌پردازیم.

تفویض و معانی آن "تفویض" در لغت به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است. (1) با ملاحظه فاعل و متعلق و کیفیت تفویض، اقسام و معانی متعددی برای آن پدید می‌آید که برخی از آنها مثبت بوده و دارای ارزش اخلاقی است و برخی دیگر منفی بوده و از دیدگاه دینی مردود است. حال به بیان این اقسام و معانی می‌پردازیم:

1- اولین معنای تفویض این است که انسان امور و تدابیر خویش را به خداوند واگذار نماید. تفویض امور به خدا و توکل بر خدا قریب به یکدیگرند. از جهت معنای لغوی نیز این دوه یکدیگر نزدیک‌اند. لذا برخی اهل لغت، در تعریف هر یک از این دو، دیگری را اخذ کرده‌اند. قیومی، "توکل" را به "تفویض امری به دیگری و اکتفای به او" (2) معنی کرده‌است و ابن فارس "تفویض" را به "اتکال در امری به دیگری و رد کردن به او" (3) تعریف می‌کند. اهل لغت، در تعریف توکل، گذشته از خصوصیت تفویض، ویژگی‌های "اکتفا، اعتماد و وثوق موکل نسبت به وکیل و عجز یا اظهار عجز موکل" را بیان کرده‌اند. (4) این ویژگی‌ها، گرچه از معنای تفویض مأخوذ نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد که لازمه تفویض باشند؛ زیرا معمولاً کسی که کارش را به دیگری واگذار می‌کند نسبت به او اعتماد دارد (5) و خود را عاجز از انجام آن کار می‌بیند. بنابراین، "تفویض" و "توکل"، گرچه در اصل معنی با هم متفاوتند، اما قریب به یکدیگرند.

در احادیث، ضمن آنکه برای توکل درجاتی ذکر شده، آمده است: "بوسیله تفویض امور خویش به خدا، بر او توکل کنید." (6)

در توضیح معنای اول تفویض، می‌توان گفت: خدای متعال دو نوع اراده دارد: یکی اراده تکوینی و دیگری اراده تشریعی. اراده تکوینی خداتخلف‌ناپذیر است و کسی نمی‌تواند مانع تأثیر آن شود و به محض وقوع آن، متعلقش، یعنی مراد، در خارج تحقق می‌یابد. قرآن کریم درباره این اراده می‌فرماید: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ". (سوره یس: 82)

هنگامي که (خدا) چيزي را اراده کند، فرمان او چنان است که به آن گوید: موجود باش، پس موجود خواهد شد. اما اراده تشريعي خدا همان اوامر و نواهي اوست که قابل تخلف است و با عصيان مکلف، عمل مطلوب انجام نمي‌شود. انسان، در زمينه اراده تکويني، داراي قدرت و استطاعت نيست و به‌ناچار تسليم امر خداست، اما در زمينه اراده تشريعي، مختار است و مي‌تواند تسليم اوامر الهي گردد يا مخالفت و عصيان را پيشه سازد؛ زيرا از شرايط تکليف، قدرت و استطاعت بر انجام يا ترک عمل است.

حال اگر کسي در محدوده اراده تشريعي خدا، اراده خویش را تسليم اراده الهي سازد و اين کار را نه فقط در اعمال ظاهري، بلکه در تمام ابعاد حيات زندگي خویش، بخصوص در حالت درون و تدبيرهاي زندگي، (7) انجام دهد، در اين صورت، به مقام تفويض رسیده است. در واقع، همان‌گونه که اراده تکويني خدا تکوينا و جبرا بر انسان مسلط است، در اینجا نيز انسان اختيارا اراده تشريعي و خواست خدا را بر اراده و خواست خویش حاکم مي‌سازد و امور خویش را به خواست خدا واگذار مي‌کند.

لازمه چنين تفويضي آن است که شخص به قدرت مطلقه خدا و خيرخواهي او در حق خویش اطمینان داشته و نسبت به تدبير و اراده او راضي باشد و بداند که هيچ امري بدون اجازه او محقق نخواهد شد و همه دارايي‌ها و توانايي‌ها از سوي خداست و هر لحظه خدا اراده کند، مي‌تواند آنها را از انسان سلب نمايد. بنابراین، چنين تفويضي، ضمن اينکه با آزادي و اراده انسان منافات ندارد، با عموميت قدرت

خدا نيز سازگار است. (8) در حديثي وارد شده است که پيامبر اکرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: وقتي انسان "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ" گفت امر خویش را به خدا تفويض کرده است و بر خداست که او را کفايت کند. (9) چنين معنایی از تفويض در اخلاق ديني داراي اهميت ويژه‌اي است و در احاديث به عنوان رکن ايمان، (10) حقيقت عبوديت (11) و يقين (12) معرفي شده است و از جمله آثار آن، مي‌توان از عنايت خاص خدا به انسان، (13) آرامش رحي (14) و آسان شدن تحمل ناگواريهاي زندگي (15) نام برد.

2- معنای دوم آن، تفويض تشريعي خدا به انسانهاست، به اين معني که آنان را در تکاليف و اعمالی که بايد انجام دهند يا ترک کنند به خودشان واگذار کرده و تکليف از آنها برداشته شده است. اين معنای تفويض مي‌تواند دو صورت داشته باشد:

يکي اينکه همه افعال مباح است و انسان هر کاري که بخواهد انجام مي‌دهد. اين معني همان اباحگري و نفي مطلق تکليف است. بغدادی فرقه مزدکيه را به عنوان اباحگري پيش از اسلام و فرقه خرّمدينيه را، که خود به دو گروه بابکيه و مازياريه تقسيم مي‌شوند، از معتقدان به اباحه پس از ظهور اسلام و در حوزه جغرافياي مسلمانان معرفي مي‌کند. (16) برخي از فرق غلاة و متصوفه نيز به اباحه متهم شده‌اند. (17) فرقه ابومسلميه را نيز مي‌توان از معتقدان به اين مسأله نام برد. (18)

دوم آنکه، انسانها داراي تکاليفي هستند؛ اما تعيين آنها بر عهده خودشان است و خود مي‌توانند به کمک عقل خویش حسن و قبح و مصالح و مفسد همه افعال را دريابند و نيازي به شرايع و احکام ديني ندارند. اين عقیده در جهان اسلام از محمد بن زکرياي رازي نقل شده و بر اين اساس، منکر نبوت قلمداد شده است. (19) شيخ مفيد در بيان معنای حديث "لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" تفويض را به صورت اول از معنای دوم تفويض، يعني اباحگري معني مي‌کند. وي، پس از آنکه "جبر" را به مجبور کردن کسي به عملي تعبير مي‌کند و حقيقت آن را ايجاد فعل در او مي‌داند، مي‌گويد:

"تفويض اعتقاد به برداشته شدن منهيّات از افعال انسانها و مباح بودن هر عملي است که بخواهند. البته اين

قول زنداقه و طرفداران اباحیگری است. واسطه میان جبر و تفویض این است که خداوند انسانها را بر افعال خویش قادر ساخته و در عین حال، حدودی را نیز برای افعال در نظر گرفته است... پس، به دلیل متمکن ساختن انسانها بر اعمالشان، آنها را

مجبور نساخته و به دلیل منع و نهی از اکثر افعال، امور را به انسانها تفویض نکرده است. (20)

شیخ صدوق صورت دوم از معنای دوم تفویض را در توضیح جمله "لَا جَبْرَ وَ لَا تَقْوِیَصَ بَلْ أَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" چنین بیان می‌کند:

"منظور از جمله مذکور آن است که خداوند بندگان را مجبور به گناه نکرده و امر دین را نیز به آنان واگذار نکرده است تا با آراء و قیاسات خود درباره آن سخن بگویند؛ زیرا خداوند حدود، وظایف، تشریعات، واجبات و مستحبات را معین نموده و دین را کامل کرده است." (21)

وی در جای دیگر، در توضیح جمله مذکور، حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. در آن حدیث، در توضیح "أَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" آمده است: "این مانند آن است که مردی را در حال گناه ببینی و او را از آن نهی کنی ولی او به گناهش ادامه دهد و تو او را رها سازی و او نیز آن گناه را انجام دهد. (در این صورت) اینکه او سخن تو را نپذیرفت و تو او را رها کردی باعث نمی‌شود که تو او را به گناه امر کرده باشی." (22)

در حدیث مزبور، ظاهراً "نهی کردن" اشاره به عدم تفویض دارد و "رها کردن" و "اجبار نکردن" ناظر بر عدم جبر است.

طبرسی نیز بیانی نظیر بیان شیخ مفید و شیخ صدوق دارد. وی می‌گوید: "تفویضی که امام صادق علیه السلام آن را ابطال و خطایش را بیان کرده این اعتقاد است که خداوند اختیار امر و نهی را به انسانها واگذار کرده و آنها را به حال خویش رها کرده است..."

سپس از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: "کسی که گمان کند خدا قبول امر و نهی را به انسانها واگذار کرده است خدا را عاجز دانسته و بر او واجب کرده تا هر عمل خیر و شرّی را که انسانها مرتکب شوند بپذیرد و امر و نهی را ابطال کرده است." (23)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پس از ردّ جبر و تفویض فرمودند: "اگر خداوند به انسانها تفویض کرده بود آنها را با امر و نهی محصور نمی‌کرد." (24)

3- تفویض و واگذار کردن برخی از امور دین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام که در آیات و احادیث مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؛ بیان موارد و محدوده این تفویض موجب گسترده شدن بحث می‌شود و با مقصود اصلی این مختصر سازگار نیست. (25)

4- تفویض تکوینی خلق و رزق، از سوی خدا، به عده‌ای خاص، به این معنی که خداوند آفرینش جهان و روزی رساندن و تأمین نیازهای موجودات جهان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام واگذار کرده است. شیخ مفید مصداق

مفوضه، به این معنی، را گروهی از غلاة می‌دانند. وی می‌گوید: "مفوضه گروهی از غلاة‌اند، اما تفاوت آنها با سایر غلاة در این است که ائمه را حادث و مخلوق می‌دانند. با این حال، آفرینش و روزی دادن را به آنها نسبت می‌دهند و معتقدند که خداوند تنها آنان را خلق کرده و خلفت جهان و هر آنچه در آن است و همه افعال را به آنها واگذار کرده است." (26)

شیخ طوسی عبارتی دارد که می‌توان همین معنای تفویض را از آن برداشت کرد: "دلیلی که مورد بحث قرار گرفت

تنها اثبات می‌کند که خلقت این جهان به خدا منتهی می‌شود ولی دلالت نمی‌کند که صانع بی‌واسطه جهان، خداوند قدیم است. بنابراین، باید دلیلی ارائه شود تا مذهب مفوضه نیز باطل شود؛ (27) زیرا مفوضه قایل بودند که خلقت در نهایت به خدا منتهی می‌شود و واسطه میان خدا و جهان ائمه علیهم‌السلام هستند و آنان جهان را آفریده‌اند.

در حدیثی، از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: "مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَيْ حُجَّجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيزِ، وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيزِ مُشْرِكٌ." (28) کسی که گمان کند خدای عزوجل خلق و رزق را به حجت‌های خود واگذار کرده قایل به تفویض گشته است و مشرک می‌باشد و کسی هم که قایل به جبر باشد کافر است.

5 و 6- تفویض تکوینی افعال از سوی خدا به انسانها؛ یعنی خداوند قدرت انجام کارها را به انسانها واگذار و خود از این قدرت کنار کشیده است و بر او و افعالی که از طریق او صادر می‌شود قادر نیست. بر این اساس، گرچه آدمیان در محدوده افعال تفویض شده، اصل توانایی انجام امور را از خداوند دریافت کرده‌اند، اما پس از دریافت آن، خود در انجام افعال خویش مستقل بوده و تحقق افعالشان منوط به اذن و اجازه تکوینی خدا نیست، بلکه اصولاً خداوند چون نسبت به این افعال قادر نیست، نمی‌تواند مانع از تحقق آنها شود و نسبت به متعلق قدرت و اراده انسانها عاجز است.

این معنای تفویض خودمی‌تواند دو صورت داشته باشد: یکی اینکه همه افعال به انسانها واگذار شده است؛ دیگر آنکه تنها در موارد خاصی، مانند تکالیف شرعی، این کار صورت گرفته است. لازمه این تفویض، از یک سو، استقلال انسان و از سوی دیگر، عجز و ضعف خداست. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: "لَمْ يُفَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَي خَلْقِهِ وَهَذَا مِنْهُ وَصَعْفَا وَ لَا أَجْبَرَهُمْ عَلَي مَعَاصِيهِ ظُلْمًا." (29)

از این حدیث و احادیث مشابه آن بدست می‌آید که ملاک و علامت اصلی تفویض، که در مقابل جبر مطرح می‌شود، ضعف و عجز خدا و ملاک جبر ظلم خدا نسبت به انسانهاست. علت عجز خدا، این است که نسبت به مقدور انسان قادر نیست و نمی‌تواند جلوی تأثیر آن را بگیرد. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: "خدا قادرتر از آن است که امور را به انسانها واگذار کرده باشد." (30)

در روایت دیگری، از آن حضرت نقل شده است که فرمودند: "مردم درباره قدر بر سه عقیده‌اند: گروهی گمان می‌کنند که خداوند مردم را بر گناهانشان مجبور ساخته است. این گروه خدا را در حکمش ظالم دانسته و کافرند. گروهی دیگر گمان می‌کنند که امور به آنها واگذار شده است. اینان خدا را در سلطه‌اش سست و ضعیف کرده و کافرند. گروهی هم معتقدند که خداوند انسانها را بر اموری که قادرند مکلف ساخته، نه بر اموری که قدرت آن را ندارند. پس اگر کار نیک انجام می‌دهند خدا را سپاس می‌گذارند و اگر کار زشتی انجام دهند طلب مغفرت می‌کنند. اینان مسلمانان بالغ هستند." (31)

در حدیثی، نقل شده است که در حضور امام رضا علیه‌السلام مسأله جبر و تفویض مطرح شد. امام علیه‌السلام فرمودند: "آیا می‌خواهید در این باره، اصلی را به شما آموزش دهم تا هیچ‌گاه دچار اختلاف نشوید و با هر که بحث کردید پیروز شوید؟" حاضران گفتند: اگر صلاح است بفرمایید. فرمودند: "خداوند با مجبور بودن بندگان اطاعت نمی‌گردد و اگر آنان نافرمانی می‌کنند به این دلیل نیست که بر خدا غلبه کرده‌اند. خدا بندگان را به حال خود رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا کرده و نیز نسبت به آنچه آنان را در آن توانا ساخته، قادر و تواناست. اگر مردم تصمیم به اطاعت خدا بگیرند خدا مانع آنان نخواهد

شد و اگر تصمیم به نافرمانی بگیرند اگر بخواهد از کار آنان جلوگیری می‌کند ولی اگر جلوگیری نکرد و آنان مرتکب گناه شدند او آنها را به گناه نینداخته است." (32)

از دو حدیث مذکور، استفاده می‌شود که جبر مردود، آن است که خداوند قدرت انجام فعل را به انسان ندهد ولی او را مکلف به انجام آن کند که لازمه چنین کاری ظالم دانستن خداست. تفویض نیز آن است که خدا قدرت را بطور مطلق به انسان واگذار کند، به گونه‌ای که خود نسبت به آن قدرت و افعالی که از آن صادر می‌شود مالک و قادر نباشد. لازمه این سخن ضعف خدا و استقلال انسان است. "امر بین الامرین" آن است که خدا قدرت انجام افعالی را که مورد تکلیف است به انسان داده و خود نیز مالک آن بوده و نسبت بدان قادر است، بلکه چون مالکیت انسان در طول مالکیت خداست و خداوند نسبت به قدرت املک و اقدر است، از اینرو، هر لحظه که بخواهد می‌تواند از تأثیر قدرت اعطا شده جلوگیری یا اصل قدرت را از انسان سلب کند.

سلب قدرت به این معناست که آدمی نتواند فعل حقیقی و اولیه خویش را، که فعل درونی و قلبی است و عبارت از اراده حقیقی اعمال است، انجام دهد. جلوگیری از تأثیر قدرت و اراده نیز بدان معناست که انسان، گرچه اراده کاری را می‌کند، اما فعل خارجی تحقق نمی‌یابد.

در حدیث، بر تفوق قدرت خدا نسبت به انسان تأکید شده است: "هُوَ... الْقَادِرُ عَلَي مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ"؛ (33) خدا نسبت به آنچه انسانها را بر آن قادر ساخته قادر و تواناست.

قضا و قدر برای روشن شدن معنای پنجم تفویض، لازم است به ارتباط آن با مسأله قضا و قدر اشاره کنیم. البته بحث پیرامون قضا و قدر و معنای دقیق آن در آیات و احادیث و نظریات متکلمان به مجال بیشتری نیازمند است؛ اما بطور خلاصه، می‌توان آن را حضور و دخل و تصرف خدا در اندازه و حدود اشیا و افعال و تحقق آنها دانست. چنان که دیدیم، تفویض به آزادی مطلق انسان و استقلال او در افعال اختیاری خویش و خلع ید و عجز خدا نسبت به این افعال منجر می‌شود. لازمه این معنی نفی قضا و قدر و دخل و تصرف خداوند در اعمال انسانهاست که معمولاً با عنوان "قدر" بیان می‌شود و معتقدان بدان "قدریه" خوانده می‌شوند. گرچه "قدریه" بر هر دو گروه معتقدان به قضا و قدر و "جبریه" (34) و همچنین بر معتقدان به نفی قضا و قدر و مفوضه اطلاق شده است، (35) اما معمولاً این واژه در باره منکران قضا و قدر استعمال می‌شود. ما نیز در اینجا همین معنی را مورد نظر داریم.

به دلیل تطبیق عقیده تفویض با عقیده مرحوم کلینی، او عنوان "الجبر و القدر و الامر بین الامرین" را برای احادیث جبر و تفویض در نظر گرفته است. (36) در احادیث نیز، گاهی به جای تفویض، قَدَر را در مقابل جبر مطرح می‌کنند. به عنوان مثال، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: "لَا جَبَرَ وَ لَا قَدَرَ وَ لَكِنْ مَنَزِلَةٌ بَيْنَهُمَا". (37) در حدیث دیگری از ایشان نقل شده است که: "خداوند کریم‌تر از آن است که مردم را بر عملی که توانایی انجام آن را ندارند مکلف سازد و عزیزتر از آن است که در سلطنتش امری رخ دهد که آن را اراده نکرده است." (38)

در جای دیگری، فرموده‌اند که: "خداوند برای انجام و ترك افعالی که مورد امر و نهی است راهی قرارداده و انسانها تنها با اذن خدا می‌توانند عملی را انجام دهند یا آن را ترك کنند." (39)

بنابراین، انسانها از سویی مجبور نیستند؛ چون دارای قدرت و اراده‌اند و از سویی دیگر، اعتقاد به تفویض درست نیست؛ زیرا قضا و قدر الهی بر آنان حاکم است و آنها هیچ عملی را نمی‌توانند انجام دهند مگر اینکه خداوند اذن تکوینی به تحقق آن دهد و مانع صدور فعل

نگردد. در قرآن کریم نیز، آمده است: "وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ" (40) (تکویر: 29)

نقل شده است که شخصی قَدْرِي وارد شام شد و مردم از مناظره با او درماندند. عبدالملک بن مروان از والی مدینه خواست تا امام باقر علیه السلام را برای مناظره با او به شام بفرستد. امام، به دلیل کبر سن خود، فرزندشان امام صادق علیه السلام را برای مناظره فرستادند. قَدْرِي به امام گفت: هر چه می خواهی بپرس. امام فرمود: "سوره حمد را بخوان." وقتی قَدْرِي به آیه "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" رسید امام فرمود: "از چه کسی کمک می خواهی و چه حاجتی به کمک داری؛ کارها به تو واگذار و تفویض شده است." قَدْرِي از پاسخ درماند. (41) باری به نظر می رسد که معنای اصلی تفویض در افعال، که در مقابل جبر در افعال مطرح می شود، همین معنای پنجم است، گرچه همان گونه که دیدیم معنای دوم و چهارم نیز در مقابل جبر طرح شده است. می توان میان معنای دوم و پنجم وجه جامعی در نظر گرفت و آن را معنای ششم دانست، به این بیان که آنچه در مقابل جبر مطلق قرار دارد تفویض مطلق است و بر طبق آن، افعال بطور مطلق (تکوینا و تشریعا)، به انسانها واگذار شده است. احتمال دارد برخی احادیث ناظر به همین معنی باشند، مانند حدیثی که در معنای دوم نقل شد و در آن آمده بود: "اگر خداوند به انسانها تفویض کرده بود آنها را با امر و نهی محصور نمی کرد؛" یعنی اگر خداوند امور را مطلقا به انسانها واگذار کرده بود دخالت تشریعی خدا بی معنی بود.

مفوضه چه کسانی اند؟

حال باید دید مفوضه، به معنای پنجم، دقیقا چه کسانی هستند. دو گروه را می توان مصداق این عقیده معرفی کرد: گروه اول کسانی هستند که "مرجئه قدریه" نامیده می شوند. مرجئه به سه (42) یا چهار (43) گروه تقسیم می شوند که یکی از آنها "مرجئه قدریه" است. اینان، که از اولین فرقه های کلامی در میان مسلمانان بشمار می روند، هم به "ارجاء" (44) اعتقاد داشتند و هم به نفی تقدیر الهی در افعال انسان، معبد جهنی، غیلان دمشقی، محمد بن شیبب، ابی شمر و صالحی جزو این فرقه کلامی ذکر شده اند. شهرستانی، غیلان دمشقی را اولین قَدْرِي معرفی می کند. (45) ابن کثیر، معتقد است که معبد جهنی، اولین کسی بود که درباره قدر سخن گفت و غیلان، این عقیده را از او گرفت. وی نقل می کند که معبد عقیده قدر را از شخصی از اهل عراق، که مسیحی بوده، آموخته است. (46) مستشرقان نیز در این باره آراء گوناگونی بیان کرده اند. (47)

آنچه به طور قطع می توان به این گروه نسبت داد انکار عقیده جبر است. این عقیده در زمان بنی امیه رواج زیادی داشت. قاضی عبدالجبار معتزلی از استادش ابوعلی جبائی نقل می کند که اولین کسی که عقیده جبر را اظهار کرد معاویه بود و او این کار را برای توجیه اعمال خویش و مشروعیت بخشیدن به حکومتش انجام داد. وی معتقد است که افرادی همچون غیلان به دلیل مبارزه با جبر توسط خلفای بنی امیه کشته شدند. (48)

مهمترین سندی که درباره عقاید مرجئه قدریه در دست است، نامه غیلان دمشقی به عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، است. وی در این نامه به صراحت عقیده جبر را رد می کند و لازمه آن را ظالم دانستن خدا و انتساب افعال قبیح به او می داند. (49) از این مطالب نمی توان تفویض را استنباط کرد؛ اما مورخین علم کلام، عقاید دیگری را نیز به این گروه نسبت داده اند: نقل شده است که معبد جهنی به کسی که در نفی تقدیر الهی تعلل می کرد، گفت:

"لَا قَدَرَ وَ الْأَمْرُ أَتْف". از این سخن برداشت شده که وی نه تنها قضا و قدر الهی را نفی می کرده، بلکه منکر علم ازلی خدا نیز بوده است. (50) شهرستانی و بغدادی قول به قدر را به این گروه نسبت داده اند. (51) شهرستانی از جمله آراء ابوشمر را قدر و انتساب تقدیر خیر و شر به انسان برمی شمرد. (52) بغدادی می گوید: لازمه اعتقاد به عدلی که ابوشمر آن را اظهار می کرد شرك است؛ زیرا براین اساس، انسانها (در عرض خدا قرار گرفته و) در خالقیت شریک او

خواهند بود. (53) اگر انتساب مطالب فوق به این گروه درست باشد می‌توان آنان را جزو "مفوضه" دانست؛ زیرا، از يك سو، منکر قضا و قدر هستند و از سوي دیگر، آدمیان را در عرض خدا می‌نهند و لازمه این هردو اعتقاد به تفویض است.

دومین گروهی که می‌توان تفویض را به آنها نسبت داد معتزله است. اما متکلمان امامیه معمولاً، در بحث از جبر و تفویض، معتزله را هم رأی امامیه معرفی می‌کنند. علامه حلی، در کتابهای کلامی خویش (54) و فاضل مقداد و ابوالفتح بن مخدوم الحسینی، در شروحي که بر باب حادی عشر نگاشته‌اند، (55) بر این شیوه مشی کرده‌اند. شیخ مفید نیز، بجز ضرار و پیروانش، بقیه معتزله را موافق با امامیه می‌داند. (56) چنان که در بحث از معنای دوم تفویض دیدیم، ایشان در توضیح حدیث "لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ"، تفویض را به معنای دوم، یعنی اباحیگری تفسیر کرده‌اند که بر طبق آن، معتزله را نمی‌توان اهل تفویض دانست.

اختلاف نظر معتزله در مسأله قدرت خدا بر مقدور عبد اما معنای اصلی تفویض در افعال، معنای پنجم است و از اینرو، باید دید که آیا معتزله به این

معنی جزو مفوضه هستند یا خیر. بر این اساس که ملاک تفویض عجز و عدم قدرت خدا نسبت به افعال انسان است، این مطلب با این مسأله کلامی که "آیا خداوند بر مقدور عبد قادر است یا خیر؟" پیوند می‌خورد. اشعری این مسأله را به دو اختلاف ارجاع می‌دهد: یکی اینکه آیا خدا بر مقدور عبد قادر است؟ دیگر اینکه آیا خدا بر جنس مقدور عبد قادر است یا قادر نیست؟ وی این دو بحث را در جلد اول و دوم مقالات الاسلامیین طرح کرده است. خلاصه مباحث وی را می‌توان به این صورت بیان کرد که معتزله در این دو مسأله، بطور کلی، به سه فرقه تقسیم می‌شوند:

1- "شَحَام معتقد است که خداوند بر آنچه بندگان را بر آن قادر ساخته توانا است و حرکت واحد می‌تواند هم مقدور خدا باشد و هم مقدور انسان. فعلی که مقدور دو قادر، یعنی خدا و انسان، است اگر توسط خداوند انجام شود (نسبت به انسان) فعل اضطراری است و اگر توسط انسان انجام شود فعلی اکتسابی (و اختیاری) خواهد بود. هم خدا و هم انسان قادرند که فعل را به تنهایی انجام دهند...؛ به این صورت که خداوند قادر است بر خلق عمل و انسان قادر است بر کسب فعل." (57)

2- "همه معتزله و قدریه (از جمله ابراهیم نظام و ابوالهذیل) معتقدند که خداوند خود بر چیزی که انسان را بر آن قادر ساخته قدرت ندارد و محال است که مقدور واحد برای دو قادر باشد." (58)

قائلان قول دوم، که همه - بجز شحام - معتزله هستند، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: (59)
الف: "عبدالوهاب جبّائي و کثیری از معتزله؛ آنان می‌گویند: خداوند بر جنس فعلی که انسان را بر آن قادر ساخته قدرت دارد؛ مانند حرکات و سکون و امثال آن. همچنین قادر است که انسانها را بر جنس مقدوراتشان مجبور سازد." (60)

ب: "معتزله بغداد که معتقدند خداوند بر مقدور انسان و جنس مقدوراو قادر نیست." (61)
از میان سه قول معتزله، قول اول به تفویض منجر نمی‌شود؛ زیرا واگذاری قدرت به انسان، به گونه‌ای که لازمه آن رفع قدرت خدا و عجز باشد، پیش نمی‌آید و بر این اساس، می‌توان خداوند را نسبت به افعال انسان قادر، بلکه اقدر دانست - گر چه در موارد فعل اختیاری، که مورد تکلیف است، خداوند از قدرت خود استفاده نمی‌کند. طبق این قول، خداوند با وجود اینکه به انسان قدرت و استطاعت داده است، در عین حال، می‌تواند جلوی فعل او را بگیرد. این جلوگیری ممکن است با گرفتن اصل قدرت و استطاعت از انسان باشد و ممکن است، با وجود

استطاعت انسان، از تأثیر آن در فعل خارجی جلوگیری نماید و مانع عمل او گردد. بنابراین، خداوند، از هرحیث و به هر صورت اقدر، است و می‌تواند مانع تأثیر فعل انسان شود، چه فعل جوانحی - که اراده است - و چه فعل خارجی. این نظریه همان نظریه "امر بین الامرین" است که ائمه اطهار علیهم‌السلام و متکلمان امامیه بدان قایلند. ولی از میان معتزله، ظاهراً تنها یک نفر، یعنی شحام، را می‌توان موافق با آن دانست.

قول سوم، که به معتزله بغداد منسوب است، تفویض محض است؛ زیرا لازمه آن رفع ید کامل خداوند و عجز او نسبت به افعال انسان است؛ یعنی با وجود استطاعت انسان، خداوند به هیچ صورت نمی‌تواند مانع انسان شود، چه نسبت به اصل مقدور و چه جنس مقدور. البته اینکه خداوند می‌تواند اصل قدرت را از انسان بگیرد یا نه، طبق این قول، مشکوک است ولی قدر مسلم این است که، با وجود قادر بودن انسان، خداوند نسبت به فعل انسان عاجز بوده و لذا تفویض صادق است.

اما قول دوم، که حد وسط دو قول است، تفویض معتدل است؛ زیرا از این جهت که خداوند بر اصل مقدور انسان عاجز است و نسبت به آن قادر نیست و فعل به انسان تفویض و واگذار شده، قول به تفویض است، اما از این جهت که خداوند بر جنس آن مقدور قادر است و می‌تواند انسان را بر جنس مقدورش مجبور سازد و مانع از تأثیر جنس مقدور گردد، تفویض نیست.

بنابر توضیح مذکور، معلوم می‌شود که همه معتزله، بجز شحام، مَفُوضه هستند، گرچه برخی مَفُوضه خالص و برخی مَفُوضه معتدل‌اند.

قاضی عبدالجبار معتزلی فصل مستقل و مبسوطی از کتاب المغنی را به عنوان "فی استحالة مقدور لقادرین او لقدرتین" اختصاص داده است و دلایل متعدّدی را بر آن اقامه می‌کند که برخی از مباحث این فصل نیز از استادانش ابوعلی جبّائی و ابوهاشم جبّائی است. (62) وی حتی تعلق دو قدرتی را که از آن قادر واحد باشد بر مقدور واحد محال می‌داند. (63) وی در کتابهای دیگر خویش نیز همین مطالب را تکرار می‌کند. (64) شهرستانی این اعتقاد را، که خداوند نسبت به گناهان انسانها قادر نیست، به نظام معتزلی نسبت می‌دهد و می‌گوید: پیروان نظام این نظریه او را قبول نکردند و قایل شدند که خداوند نسبت به این امور قادر است ولی آنها را انجام نمی‌دهد. (65) بنابراین نقل، نظام را می‌توان جزو مَفُوضه قلمداد کرد ولی اصحاب وی معتقد به تفویض نبودند. اعتقاد به عجز خدا نسبت به برخی امور دیگر نیز به نظام نسبت داده شده است. (66) شهرستانی از جمله دیگر عقاید ابوعلی و ابوهاشم جبّائی را انتساب افعال به انسانها به صورت خلاق و استقلالاً می‌داند؛ (67) یعنی انسانها مستقل از خواست خدا افعال خویش را خلق می‌کنند. درمباحث پیشین، دیدیم که ملاک تفویض استقلال انسان در امور خویش است.

معتزله را، از حیث انکار قضا و قدر الهی، می‌توان از مَفُوضه دانست. از دیگر القاب معتزله، قدریه بوده است. (68) بغدادی از جمله عقاید مشترک معتزله را این می‌داند که خداوند در افعال انسانها و حتی اعمال سایر حیوانات هیچ گونه صنع و تقدیری ندارد. وی علت نامیده شدن معتزله به قدریه را همین اعتقاد می‌داند. (69) فضل بن شاذان نیز نفی قضا و قدر را به معتزله نسبت می‌دهد. (70) همچنین نقل شده است که واصل بن عطا، که مؤسس مکتب اعتزال شمرده می‌شود، در اعتقاد به قدر از مسلك معبد جهنی و غیلان دمشقی پیروی می‌کرده است. (71)

پاورقیها: 13- سوره غافر: 45؛ المحاسن، 41/53

15- همان، ج 1، ص 225 - 77.

- 17- محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامي، (مشهد: بنياد پژوهشهاي اسلامي آستان قدس رضوي، 1372)، ص 5
- 12- همان، ج 70، ص 180، روایت 48.
- 16- عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، (بیروت: دارالکتب العلمیه)، ص 201 و 202.
- 11- بحارالانوار، ج 1، ص 225، روایت 77.
- 1- احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة تحقیق عبدالسلام محمد هارون، (قم: مکتب الاعلام الاسلامي، 1404 ق.)، ج 4، ص 460؛ جوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار (بیروت: دارالعلم للملایین، 1407)، ج 3، ص 1099؛ فیض، المصباح المنیر، دارالحجرة، 1405 ق.، ص 483 و ابن اثیر، النهاية، (قم: اسماعیلیان، 1367 ش.)، ج 3، ص 479.
- 14- بحارالانوار، ج 1، ص 78، روایت 164، باب 1.
- 10- ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، (بیروت: دارالتعارف)، ج 2، ص 184.
- 18- اینان معتقد به امامت ابومسلم خراسانی و حلول روح خدا در وی بودند و عمل به هر کاری را روا می دانستند. ر.ک. به: نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1361)، ص 75.
- 19- تاریخ فلسفه در اسلام، به کوشش م.م شریف، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1362)، ج 1، ص 628.
- 28- عیون اخبارالرضا علیه السلام، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، (قم: طوس، 1363 ش.)، ج 1، ص 124، روایت 17؛ الاحتجاج، ج 2، ص 197؛ روضةالواعظین، ص 47.
- 29- بحارالانوار، ج 5، ص 17، روایت 26.
- 22- صدوق، الاعتقادات، مجموعه مصنفات شیخ مفید، (قم: المؤثرالعالمی بمناسبه ذکر الفیة الشیخ المفید، 1413 ق.)، ج 5، ص 29؛ الکافی، ج 1، ص 160، روایت 13؛ التوحید، ص 362.
- 20- تصحیح الاعتقاد، مجموعه، مصنفات شیخ مفید، ج 5، ص 46 و 47.
- 23- طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، محمد هادی به، (تهران: اسوه، 1413)، ج 2، ص 254.
- 26- تصحیح الاعتقاد، مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج 5، ص 133؛ اوائل المقالات، تصحیح مهدی محقق، (تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي، 1372)، ص 21 و 124.
- 2- المصباح المنیر، ص 670.
- 21- صدوق، التوحید، تصحیح سی 6 هاشم حسینی طهرانی، (قم: جماعة المدرسین، 1357 ش.)، ص 306/ 206.
- 24- الکافی، ج 1، ص 159، روایت 11.
- 27- شیخ طوسی، تمهید الاصول، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران)، ص 27.
- 25- الکافی، ج 1، ص 265 - 268؛ بحارالانوار، ج 17، ص 1 - 14 و ج 25 - 328 - 350.
- 35- برای مثال رجوع کنید به: التوحید، ص 382.
- 31- التوحید، 360/5.
- 30- التوحید، 363/11.
- 32- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج 1، ص 144، روایت 48؛ التوحید، 361/7.
- 36- الکافی، ج 1، ص 155.
- 37- الکافی، ج 1، ص 159، روایت 10؛ التوحید، ج 3، ص 360؛ بحارالانوار، ج 5، ص 116، روایت 47.

- 3- معجم مقاییس اللغة، ج 4، ص 460.
- 34- به عنوان نمونه بنگرید به: بحارالانوار، ج 5، ص 47، روایت 73 و 74 و 75.
- 33- التوحید، 361/7؛ بحارالانوار، ج 5، ص 123، روایت 70 و 71.
- 38- الکافی، ج 1، ص 160، روایت 14، ص 162، روایت 4؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج 2، ص 125؛ التوحید، ج 4، ص 360.
- 39- بحارالانوار، ج 5، ص 51، روایت 84؛ التوحید، ج 1، ص 359.
- 47- ر.ک: حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمیدرضا شیخی، (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1371)، ص 29.
- 46- الحافظ ابن‌کثیر، البداية و النهاية، (بیروت: مكتبة المعارف، 1410 هـ ق)، ج 9، ص 34.
- 44- درباره معنای "ارجاء" بنگرید به مأخذ قبلی.
- 4- المصباح المنیر، ص 670؛ معجم مقاییس اللغة، ج 6، ص 136؛ زمخشری، اساس البلاغة، ص 508؛ الصحاح، ج 5، ص 1845؛ النهاية ج 5، ص 221.
- 42- الفرق بین الفرق، ص 18.
- 48- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، 8/4.
- 41- بحارالانوار، ج 5، ص 55، روایت 98.
- 40- تکویر: 29.
- 49- ر.ک: ابوزهرة، تاریخ المذاهب الاسلامیة، 107.
- 43- شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلانی، (بیروت: دارالفرقه)، ج 1، ص 139.
- 45- ابن ندیم، الفهرست، رضا تجدد، (تهران: 1350 ش)، ص 201.
- 57- اشعری، مقالات الاسلامیین، ج 2 ص 205، ج 1 ص 251.
- 59- اشعری در مقالات اسلامیین دو قول فوق را بطور مستقل، در این بحث که "آیا خداوند بر جنس
- 52- الملل و النحل، ج 1، ص 145.
- 50- همان، ص 106.
- 58- همان، ج 2، ص 205. در صفحه 251 از جلد اول همین کتاب مطلب بالا به "اکثر معتزله" نسبت داده شده است.
- 56- اوائل المقالات، ص 15.
- 59- اشعری در مقالات اسلامیین دو قول فوق را بطور مستقل، در این بحث که "آیا خداوند بر جنس مقدور عبد قادر است یا نه؟"، مطرح می‌کند، اما از آنجا که اگر کسی خداوند را بر اصل مقدور عبد قادر بداند، به طریق اولی بر جنس مقدور هم قادر خواهد بود پس اختلاف در قادریت خدا بر جنس مقدور عبد در واقع در میان منکرات قادریت خدا بر مقدور عبد مطرح خواهد بود.
- 51- الملل و النحل، ج 1، ص 139 و الفرق بین الفرق، ص 18.
- 5- کلینی، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، (تهران: دارالکتب الاسلامیة، 1338 ق)، ج 2، ص 65، روایت 5.
- 55- سیوری النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، تحقیق مهدی محقق، (تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، 1365 هـ ش)، ص 27 و 156.

- 54- علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، تصحيح عين الله الحسني الارموي، (قم: دارالهجرة، 1407 هـ ق)، ص 101؛ علامه حلی انوار الملكوت في شرح الياقوت، تحقيق محمد نجمي الزنجاني، (قم: رضي بيدار، 1363 ش.)، ص 110؛ كشف المراد، تصحيح آية الله حسن زاده آملی، (قم: مؤسسة النشر الاسلامي، 1407 هـ ق)، ص 308.
- 53- الفرق بين الفرق، ص 154.
- 66- همان.
- 61- همان، ج 2، ص 205. در ص 251 از جلد اول مطلب بالا به "فرقه‌اي از معتزله" نسبت داده شده است. علامه حلی نیز اين مطلب را به بلخي که از مشايخ معتزله بغداد است، نسبت مي‌دهد. انوارالملکوت، ص 91.
- 65- الملل و النحل، ج 1، ص 54.
- 67- همان، ج 1، ص 81؛ ابوزهره اراده مستقل انسان را به همه معتزله نسبت مي‌دهد. رک. به: تاريخ المذاهب الاسلاميه، ص 106.
- 64- المحيط بالتكليف، تحقيق عمر السيد عزمي و احمد فؤاد الاهواني، (قاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الانباء و النشر)، ص 366 - 356؛ شرح الاصول الخمسة، تحقيق عبدالکريم عثمان، (قاهرة: مكتبة وهبه، 1384 هـ ق)، ص 375.
- 62- المغني في ابواب التوحيد و العدل، ج 8، ص 109 - 161.
- 6- الكافي، ج 2، ص 65، روایت 5؛ مجلسي، بحار الانوار، (تهران: دارالکتب اسلاميه، 1362)، ج 78، ص 336، روایت 18.
- 63- همان، ج 8، ص 130.
- 60- همان مأخذ، ج 2، ص 206. در صفحه 251 از جلد اول مطلب فوق به "فرقه‌اي از معتزله" نسبت داده شده است. علامه حلی نیز مطلب بالا را به ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی و تابعين آنها نسبت مي‌دهد. رک. به: انوار الملکوت في شرح الياقوت، ص 88.
- 68- الملل و النحل، ج 1، ص 43 و ابوزهرة، تاريخ المذاهب الاسلاميه، ص 106.
- 69- الفرق بين الفرق، ص 79.
- 71- الملل و النحل، ج 1، ص 47.
- 7- بحار الانوار، ج 1، ص 225، روایت 77.
- 70- فضل بن شاذان، الايضاح، تصحيح سيد جلال الدين محدث، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1363، ش)، ص 6.
- 8- گر چه معنای مذکور تفويض و لوازم آن غير از مسأله جبر و تفويض مصطلح است، اما با نظريه "امر بين الامرین" کاملاً سازگار است.
- 9- المحاسن، 41/53.
- منابع: الكافي، جلد 1، صفحه 160
- عيون اخبار الرضا عليه السلام، جلد 2، صفحه 125
- التوحيد، جلد 4، صفحه 360
- بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد 5، صفحه 51
- التوحيد، جلد 1، صفحه 359

الفرق بين الفرق، صفحه = 18

الملل و النحل، شهرستاني، دارالفرقه، محل = بيروت، جلد = 1، صفحه = 139

الفهرست، ابن ندیم، محل = تهران، تاریخ = 1350 ش، صفحه = 201

البداية و النهاية، الحافظ ابن كثير، مكتبة المعارف، محل = بيروت، تاریخ = 1410 ق، جلد = 9، صفحه = 34

فرقه هاي اسلامي در سرزمين شام در عصر اموي، حسين عطوان، ترجمه حميدرضا شبيخي، بنياد پژوهشهاي

اسلامي آستان قدس رضوي، محل = مشهد، تاریخ = 1371 ش، صفحه = 29

المغني في ابواب التوحيد و العدل، جلد = 8، صفحه = 4

تاريخ المذاهب الاسلاميه، ابوزهرة، صفحه = 107

الفرق بين الفرق، صفحه = 154

الملل و النحل، جلد = 1، صفحه = 139، 145

المغني في ابواب التوحيد و العدل، جلد = 8، صفحه = 109-161

الايضاح، فضل بن شاذان، دانشگاه تهران، محل = تهران، تاریخ = 1363 ش، صفحه = 6

الملل و النحل، جلد = 1، صفحه = 47

الصحيح، جلد = 5، صفحه = 1845

النهاية، جلد = 5، صفحه = 221

الكافي، كليني، دارالكتب الاسلاميه، محل = تهران، تاریخ = 1338 ق، جلد = 2، صفحه = 65

الكافي، كليني، جلد = 2، صفحه = 65

بحار الانوار، مجلسي، دارالكتب الاسلاميه، محل = تهران، تاریخ = 1362 ش، جلد = 78، صفحه = 336

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 1، صفحه = 225

المحاسن، جلد = 41، صفحه = 53

تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ورام، دارالتعارف، محل = بيروت، جلد = 2، صفحه = 184

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 70، صفحه = 180

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 1، صفحه = 78

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 1، صفحه = 77-225

الفرق بين الفرق، عبدالقاهر بغدادي، دارالكتب العلميه، محل = بيروت، صفحه = 201-202

فرهنگ فرق اسلامي، محمدجواد مشكور، بنياد پژوهشهاي اسلامي آستان قدس رضوي، محل = مشهد، تاریخ

= 1372 ش، صفحه = 5

فرق الشيعه، نوبختي، ترجمه محمدجواد مشكور، انتشارات علمي و فرهنگي، محل = تهران، تاریخ = 1361 ش، صفحه

= 75

تاريخ فلسفه در اسلام، به كوشش م.م شريف، مركز نشر دانشگاهي، محل = تهران، تاریخ = 1362 ش، جلد = 1،

صفحه = 628

تصحيح الاعتقاد، شيخ مفيد، جلد = 5، صفحه = 46، 47

التوحيد، صدوق، جماعة المدرسين، محل = قم، تاریخ = 1357 ش، صفحه = 306/206

الاعتقادات، صدوق، المؤثر العالمي بمناسبة ذكرى الفیة الشيخ المفيد، محل = قم، تاریخ = 1413 ق، جلد = 5، صفحه

الكافي، جلد = 1، صفحه = 160

التوحيد، صفحه = 362

الاحتجاج، طبرسي، اسوه، محل = تهران، تاريخ = 1413ق، جلد = 2، صفحه = 254

الكافي، جلد = 1، صفحه = 159

الكافي، جلد = 1، صفحه = 265-268

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 17، صفحه = 1-14

تصحيح الاعتقاد، شيخ مفيد، جلد = 5، صفحه = 133

اوائل المقالات، تصحيح مهدي محقق، مؤسسه مطالعات اسلامي، محل = تهران، تاريخ = 1372، صفحه = 121، 124

تمهيد الاصول، شيخ طوسي، دانشگاه تهران، محل = تهران، صفحه = 27

عيون اخبار الرضا عليه السلام، تصحيح سيد مهدي حسيني لاجوردي، طوس، محل = قم، تاريخ = 1363ش، جلد = 1، صفحه = 124

الاحتجاج، جلد = 2، صفحه = 197

روضة الواعظين، صفحه = 47

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 5، صفحه = 17

التوحيد، جلد = 11، صفحه = 363

التوحيد، جلد = 5، صفحه = 360

عيون اخبار الرضا عليه السلام، جلد = 1، صفحه = 144

لتوحيد، جلد = 7، صفحه = 361

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 5، صفحه = 123

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 5، صفحه = 47

الكافي، جلد = 1، صفحه = 155

الكافي، جلد = 1، صفحه = 159

التوحيد، جلد = 3، صفحه = 360

بحار الانوار، علامه مجلسي، جلد = 5، صفحه = 116

معجم مقاييس اللغة تحقيق عبدالسلام محمد هارون، احمد بن فارس بن زكريا، مكتب الاعلام الاسلامي، محل = قم، جلد = 4، صفحه = 460

الصّاح، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملايين، محل = بيروت، تاريخ = 1407ق، جلد = 3، صفحه = 1099

المصباح المنير، فيض، دارالحجرة، تاريخ = 1405ق، صفحه = 483

النهاية، ابن اثير، اسماعيليان، محل = قم، تاريخ = 1379ش، جلد = 3، صفحه = 479

المصباح المنير، صفحه = 670

معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، جلد = 4، صفحه = 460

المصباح المنير، صفحه = 670

معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، جلد = 6، صفحه = 136

